

ضرورت تمایز میان فرایند ارتقا و مبتداسازی در زبان فارسی*

علی درزی (دانشگاه تهران)

مقدمه

جملاتی از نوع (۱ ب) و (۱ ج) در زیر، که از (۱ الف) مشتق شده، مورد توجه زبان‌شناسان فراوانی بوده است (دبیرمقدم ۱۳۶۹؛ Karimi 1989; Hajati 1977; Soheili-Isfahani 1976; Hashemipour 1990; Dari 1993 and 1996):

(۱) الف - لازم است که علی کتاب را به او بدهد.

ب - علی لازم است که کتاب را به او بدهد.

ج - کتاب را لازم است که علی به او بدهد.

این نوع جملات، که گزاره جمله پایه در آنها طبقه محدودی از گزاره‌ها شامل ممکن بودن، لازم بودن، احتمال داشتن، به نظر رسیدن، بعید بودن و... را تشکیل می‌دهد، به گونه متفاوتی تحلیل شده‌اند. این تحلیل‌ها عمدتاً مربوط به جایگاه فرود فاعل و مفعول جابه‌جاشده از درون جمله متمم مثال‌هایی همانند (۱ ب) و (۱ ج) است. سهیلی اصفهانی (Soheili-Isfahani 1976) نشان داده که گروه اسمی آغاز جملاتی مانند (۱ ب)، در ژرف ساخت، فاعل جمله متمم است، اما مشخص نکرده که جایگاه روساختی آن جایگاه فاعل جمله پایه است یا

* این مقاله با حمایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران، به پرونده پژوهشی شماره ۳۱۲/۲/۱۰۵۲ میسر شده است. در اینجا لازم می‌دانم از آن معاونت محترم تشکر کنم.

جای دیگری. وی میان جملات از نوع (۱ ب)، که در آن فاعل جمله متمم دستخوش حرکت شده، و جمله (۱ ج)، که در آن مفعول جمله متمم حرکت کرده، تمایزی نگذاشته است. حاجتی (Hajati 1977) به بررسی انواع فراوان جمله‌های ارتقایی پرداخته و معتقد است که نه تنها فاعل بلکه مفعول یک جمله متمم نیز می‌تواند دستخوش فرایند جابه‌جایی شود و در جایگاه فاعل جمله‌های دارای گزاره‌های یادشده فرود آید. به‌علاوه، او به مواردی اشاره کرده است که، در جایگاه اولیه گروه نحوی جابه‌جاشده، یک ضمیر هم‌مرجع با عنصر حرکت کرده وجود دارد. کریمی (Karimi 1989)، در بحث درباره جایگاه زیرساختی جملات متمم در زبان فارسی، قائل به آن شده است که هم فاعل و هم مفعول جملات متمم، در ساخت مورد بحث، می‌توانند به‌تنهایی به جایگاه فاعل جمله ارتقایی حرکت کنند. بعدها، وی (Karimi 1997:44;2005) منکر وجود فرایند ارتقا به جایگاه فاعل جملات مورد بحث شد و جملات از نوع (۱ ب) و (۱ ج) را حاصل فرایند مبتداسازی قلمداد کرد. هاشمی‌پور (Hashemipour 1990) جملات از نوع (۱ ب) را حاصل حرکت به جایگاه غیرموضوع^۱ دانسته است. سه نظر اخیر همسو با نظر دبیرمقدم (۱۳۶۹) است که، به موجب آن، فرایندی به نام ارتقا در زبان فارسی وجود ندارد. وی جملاتی همچون (۱ ب) و (۱ ج) را مواردی از مبتداسازی می‌داند که، به موجب آن، گروه اسمی علی، در (۱ ب)، مبتدای اولیه و گروه اسمی کتاب، در (۱ ج)، مبتدای ثانویه شده است.

در این مقاله، در بند ۱، به معرفی و نقد تحلیل دبیرمقدم می‌پردازیم از آنچه وی آن را مبتدا در جملات بنیادی یا جملات ساده می‌خواند که حاصل حرکت نیست. در بند ۲، به بررسی تحلیل ایشان از مبتدا در ساخت‌های حاصل از حرکت خواهیم پرداخت و مبتداسازی در ساخت‌های غیرارتقایی، ساخت‌های ارتقایی، و تطابق نداشتن فاعل ارتقایافته و فعل جمله ارتقایی را بررسی خواهیم کرد. در آن بند، نشان خواهیم داد که تلقی جابه‌جایی در ساخت‌های ارتقایی، به‌عنوان مبتداسازی، قادر به توصیف رفتار نحوی متفاوت عناصر جابه‌جاشده در ساخت‌های ارتقایی و تعلیل رفتار نحوی متفاوت عناصر جابه‌جاشده در ساخت غیرارتقایی و ارتقایی نیست.

1) A'-movement

۱ مبتدا در جملات بنیادی

دبیرمقدم (۱۳۶۹) - که تحلیلش از نقش را بر نظریه نقش‌گرای هلیدی (Halliday 1985) مبتنی است - معتقد است که تقطیع کلامی جمله از دو منظر صورت می‌گیرد: گوینده و شنونده. از منظر نخست، جمله از جنبه مبتدا و خبر و، از منظر دوم، برحسب کهنه یا نو بودن اطلاعات تقطیع می‌شود. در تقطیع مبتدا - خبری، گوینده بخشی از خبر خود را زمینه‌ساز خبری قرار می‌دهد که به دنبال آن خواهد آمد. وی (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۷) گفته است: «اگرچه ممکن است که این دو تقطیع در مواردی بر یکدیگر انطباق کامل داشته باشند، که در این صورت اطلاع کهنه با مقوله مبتدا (ی اولیه و ثانویه) و اطلاع نو با مقوله خبر منطبق خواهند بود، اما همیشه بین این دو تقطیع مورد بحث انطباق کامل نیست». ایشان تحلیلی نحوی - کلامی از نقش را ارائه داده‌اند و توجه نکردن به تعامل میان حوزه نحو و کلام را مطالعه‌ای غیرواقع‌بینانه خوانده و پیش‌انگاره‌های مشترک گوینده و شنونده را جزء اطلاعات کهنه دانسته‌اند (همان، ص ۳۹). به اعتقاد ایشان، گروه‌های اسمی فاعل همواره مبتدای اولیه، و گروه‌های اسمی مفعول مستقیم یا مبتدای ثانویه یا جزئی از خبرند (همان، ص ۳۵). در صورت نخست، گروه اسمی مفعول به همراه را به کار می‌رود و، در حالت دوم، بدون را. این وضعیت در مثال‌های (۲) و (۳) نشان داده شده است:

(۲) من کتاب را خریدم. (همان، ص ۳۵: ۷۰)

(۳) من کتابی خریدم. (همان، ص ۳۵: ۷۱)

به نظر دبیرمقدم (همان، ص ۳۵)، جمله (۲) را می‌توان پاسخ مناسبی برای این پرسش دانست: «بالاخره شما چه تصمیمی درباره کتاب گرفتی؟» در حالی که جمله (۳) می‌تواند پاسخ مناسبی برای این پرسش باشد: «شما امروز چه کار کردی؟» وی دلیل وجود را را در جمله (۲) اشاره به واژه کتاب در پرسش پیش‌انگاشته مذکور، و علت نیامدن آن را در جمله (۳) عدم اشاره به این واژه در پرسش پیش‌انگاشته مربوط می‌داند. بنابراین نظر ایشان، شق سوم نیز وجود دارد که، در آن، را به همراه گروه اسمی دارای نشانه یای نکره می‌آید. این وضعیت در مثال (۴) نشان داده شده است:

(۴) من کتابی را خریدم* (...). (همان، ص ۳۶: ۷۲)

(۲) برای ایجاد انسجام و یکپارچگی در نمایش مثال‌ها، گاه در مثال‌های برگرفته از دیگران جرح و تعدیل‌هایی صورت گرفته است، اما تا جایی که تحلیل آنها را دگرگون نسازد و موجب تحریف نظر مؤلفان نشود.

به اعتقاد وی، این جمله هنگامی پذیرفتنی است که شنونده بر این باور باشد که گوینده بر آن است توضیحاتی درباره کتاب بدهد. بنابه گفته ایشان، در جملات (۲) - (۴)، گروه اسمی کتاب از نظر گوینده مشخص است؛ یعنی وی مصداق خاصی را برای آن در نظر دارد. ایشان از نیامدنِ را بر روی گروه اسمی کتابی در جمله (۳) نتیجه می‌گیرند که، برخلاف نظر کریمی (Karimi 1989)، را، در زبان فارسی، نشانه مشخص بودن مرجع گروه اسمی نیست. وی، به نقل از فیلات (Phillon 1919)، جملات (۵) و (۶) را، که در آن را بر روی اسم جنس ظاهر شده است، شاهد دیگری می‌داند بر آنکه را نشانه مشخص بودن نیست.

(۵) سرکه شیر را می‌برد. (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۶: ۷۳)

(۶) می‌دانید چطور گوسفند را می‌کشند؟ (همان، ص ۳۶: ۷۴)

دبیرمقدم همچنین معتقد است که وقتی اسمی زمینه‌ساز اعلام خبری باشد، حتی اگر برای بار نخست در جمله به کار رفته باشد، جزئی از مبتداست. وی جملات (۴) - (۶) را نمونه‌هایی از این دست می‌داند. در جملات (۳) و (۴)، به گفته وی، «کتاب از نظر شنونده اطلاع نو است، زیرا بافت زبانی یا غیرزبانی کمکی به تبلور مصداق خاصی در ذهن شنونده برای آن کتاب نمی‌کند» (همان، ص ۳۶). وی تفاوت این دو جمله را در آن می‌داند که، در جمله (۴)، «کتاب مبتداست زیرا صحنه‌آرا و زمینه‌ساز خبری است. مثلاً، در جمله من کتابی را خریدم و برای برادرم ارسال کردم، خریدم و برای برادرم ارسال کردم خبری است که در پی کتاب آمده است» (همان، ص ۳۷). در جمله (۳)، تنها یک مبتدا وجود دارد و آن فاعل است.

در اینجا، بی‌آنکه در پی ارائه تحلیلی از توزیع را در زبان فارسی باشیم، باید به چند نکته در مورد تحلیل ایشان از این عنصر دستوری فعال زبان فارسی اشاره کنیم. نخست آنکه، تحلیل ایشان از جملات (۲) و (۳) خالی از اشکال نیست. صرف وجود این پیش‌انگاشت که جمله (۲) پاسخ مناسبی است برای پرسش «بالاخره شما چه تصمیمی درباره کتاب گرفتی؟» و جمله (۳) پاسخی است به این پرسش که «شما امروز چه کار کردی؟» توجه‌کننده تفاوت میان این دو جمله نیست. به پرسش و پاسخ زیر توجه کنید: اگرچه در پرسش (۷) به واژه شکلات اشاره شده است، وجود را بر روی این گروه اسمی در جمله (۸) اجباری نیست و بدون را نیز این جمله خوش ساخت است. لذا، پیش‌انگاشته بودن یک عنصر و تعلق آن به اطلاع کهنه نمی‌تواند ضرورتاً مبتدایشدن آن را در پی داشته باشد و اینکه را نشانه مبتدای ثانویه نیست.

(۷) به نظر شما، بچه شکلات بیشتر دوست دارد یا شیرینی؟

(۸) به نظر من، بچه شکلات بیشتر دوست دارد. (مهدی بیرقدار ۱۳۸۲، ص ۴۰)

دوم آنکه، تحلیل دبیرمقدم (۱۳۶۹) از جمله (۴) نیز بدون اشکال نیست. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، به اعتقاد وی، هنگامی که یک گروه اسمی زمینه‌ساز اعلام خبری باشد که در پی آن می‌آید، این گروه اسمی جزئی از مبتداست و، چنانچه فاعل جمله نباشد، وجود را بر روی آن، به‌عنوان مبتدای ثانویه، ضروری خواهد بود. به اعتقاد نگارنده، زمینه‌سازی برای اعلام یک خبر نمی‌تواند به‌تنهایی شرط کافی برای مبتدا واقع شدن یک گروه اسمی در جمله باشد و اینکه مبتدای ثانویه در زبان فارسی، برخلاف نظر دبیرمقدم، ضرورتاً با نشانه را همراه نیست. به جملات (۹) و (۱۰) توجه کنید که در آنها، به‌رغم آنکه زنجیره کتابی و ساعتی زمینه‌ساز اعلام خبری است که در پی آنها آمده است، این گروه‌های اسمی فاقد نشانه را هستند. این جملات، که بنابه شَمّ زبانی نگارنده کاملاً پذیرفتنی‌اند، موارد نقضی‌اند برای تحلیل دبیرمقدم (۱۳۶۹) از را به‌عنوان نشانه مبتدای ثانویه. جملات (۹) و (۱۰) را با (۴) مقایسه کنید:

(۹) من کتابی خریدم و برای برادرم ارسال کردم.

(۱۰) او ساعتی خرید و به برادرش هدیه کرد. (مهدی بیرقدار ۱۳۸۲، ص ۴۱)

به‌علاوه، این برداشت دبیرمقدم - که، به‌گفته‌ی وی (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۶)، لمبتون (Lambion 1984) نیز بدان اشاره کرده است - دایر بر اینکه جملاتی همچون جمله (۴)، که در آن یای نکره به همراه را به‌کار رفته است، جملاتی ناقص و ناتمام‌اند نیز صحیح نیست. جمله (۱۱)، بدون خبر دیگری به‌دنبال آن، کاملاً خوش‌ساخت است:

(۱۱) دیروز، علی مردی را با ماشین زیرگرفت.

جمله (۱۲) نیز، برای تحلیل دبیرمقدم از را، مشکل‌آفرین است. به اعتقاد کریمی (Karimi 1989)، در این جمله، به‌رغم آنکه در مورد گروه اسمی یک نفر خبری داده شده است، وجود را بر روی آن اجباری نیست:

(۱۲) دیروز، یک نفر (را) تو خیابان دیدم که عین تو بود. (Ibid: 267:13)

البته دبیرمقدم به ساخت‌های موصولی اشاره کرده و نشان داده که گاه موصوف با را همراه است و گاه نیست. در جملات (۱۳) - (۱۵)، که وی آنها را از بوف کور (صادق هدایت) نقل کرده، موصوف بدون را و در جملات (۱۶) - (۱۸) همراه با را است. وی

مفعول مستقيم را در جملات (۱۳) - (۱۵) بخشی از خبر و اطلاع نو در نظر گرفته و همين مفعول را در جملات (۱۶) - (۱۸) مبتدای ثانويه تلقی کرده و بخشی از اطلاع کهنه به شمار آورده است. به نظر نگارنده، در تحليل ايشان نوعی تناقض و دوگانگی به چشم می خورد و ملاک تعلق به اطلاع نو یا کهنه مشخص نیست. همان گونه که اشاره شد، ايشان، در تحليل جمله (۴)، زمينه سازی برای اعلام خبر را از جمله نقش های مبتدا دانسته اند. بنابراین، نبودن را بر روی موصوف جملات (۱۳) - (۱۵) باید منجر به بدساختی این جملات می شد؛ در حالی که از نظر ايشان چنین نیست. شمّ زبانی نگارنده با شمّ زبانی صادقی در این زمينه - که در پانوشت صفحه ۳۹ مقاله دبیرمقدم بدان اشاره شده است - همسویی دارد و جملات (۱۳) - (۱۵) از نظر نگارنده پذیرفتنی نیستند. ناتل خانلری (۱۳۵۹، ص ۲۲۰) نیز وجود را را بر روی موصوف جملات مشابه ضروری دانسته است:

(۱۳) ... می خواستم [NP محلی که S سیزده به در او را آنجا دیده بودم] پیدا کنم.

(۱۴) ... و [NP بوی نمناکی که S از گیسوان سنگین سیاهش متصاعد می شد] بیویم ...

(۱۵) ... می خواستم [NP این چشم هایی که S برای همیشه به هم بسته شده بود] روی کاغذ

بکشم... (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۴۰: ۸۱-۸۳)

(۱۶) ... می خواستم [NP محلی را که S سیزده به در او را آنجا دیده بودم] پیدا کنم.

(۱۷) ... و [NP بوی نمناکی را که S از گیسوان سنگین سیاهش متصاعد می شد] بیویم ...

(۱۸) ... می خواستم [NP این چشم هایی را که S برای همیشه به هم بسته شده بود] روی کاغذ

بکشم... (همان، ص ۴۰: ۸۱-۸۳)

در مقاله حاضر، از بررسی تحليل دبیرمقدم از جملات موصولی چشم می پوشیم، زیرا قضاوت ما، در مورد پذیرفتنی بودن اغلب آنها، با قضاوت ايشان تفاوت دارد. پس، به طور خلاصه، در این بند نشان دادیم که پیش انگاشته بودن یک عنصر و تعلق آن به اطلاع کهنه و نیز زمينه سازی برای خبر بعدی نمی تواند ضرورتاً مبتدا واقع شدن آن عنصر را در پی داشته باشد و اینکه مبتدای ثانويه در زبان فارسی، برخلاف نظر ايشان، ضرورتاً با نشانه را همراه نیست. در بند بعدی، به بررسی تحليل ايشان از مبتدا در ساخت های حاصل از حرکت می پردازیم.

۲ بررسی مبتدا در ساخت‌های حاصل از حرکت

دبیرمقدم (۱۳۶۹) تکواژ را را، در جملات مورد بحث در بند قبل، را ی نحوی - کلامی تلقی کرده و معتقد است که را دارای نقش صرفاً کلامی نیز هست. کاربرد این مورد از را، از نظر ایشان، حاصل عملکرد فرایند مبتداسازی و حرکت گروه اسمی به جایگاه غیرموضوع است. در این بند، ابتدا به ساخت‌های فک اضافه و، سپس، به بررسی و ردّ تحلیل ایشان از جملاتی می‌پردازیم که در آنها فاعل فاقد نشانه را در زیرساخت، بر اثر عملکرد فرایند مبتداسازی، مبتدای ثانویه بند پایه و با نشانه را همراه می‌شود. آنگاه به بررسی و ردّ تحلیل دبیرمقدم در مورد ساخت ارتقایی در زبان فارسی و نیز به موضوع تطابق نداشتن فعل جمله ارتقایی با فاعل ارتقایافته می‌پردازیم.

۱-۲ فک اضافه

دبیرمقدم (۱۳۶۹) به فرایند زایایی در گونه گفتاری زبان فارسی اشاره کرده است که ظاهراً سازه‌ای را از درون جمله به آغاز آن حرکت می‌دهد و، در جایگاه اولیه، ضمیری هم‌مرجع با آن قرار می‌دهد. این ساخت، در سنت دستورنویسی زبان فارسی، با عنوان فک اضافه شناخته شده است. ایشان این ساخت را - که مثال‌های (۱۹ ب) و (۲۰ ب) نمونه‌هایی از آن است - ساخت مبتداساز ضمیرگذار، و ساخت حاصل از جابه‌جایی بدون ضمیر متصل را ساخت مبتداساز ضمیرناگذار نامیده‌اند. به اعتقاد ایشان، همان‌گونه که از تقابل (۱۹ ب) و (۱۹ ج) پیداست، به دنبال عملکرد فرایند مبتداسازی بر روی فاعل، مبتدا بدون را ظاهر می‌شود و عملکرد آن بر روی دیگر سازه‌ها، همان‌گونه که از تقابل (۲۰ ب) و (۲۰ ج) پیداست، مستلزم وجود را بر روی مبتداست:

(۱۹) الف - مهمان همسایه آمد.

ب - همسایه، مهمانش آمد.

ج - *همسایه ژ، مهمانش آمد. (همان، ص ۴۱: ۸۵)

(۲۰) الف - (من) مهمان همسایه ژ دیدم.

ب - (من) همسایه ژ، مهمانش دیدم.

ج - * (من) همسایه، مهمانش دیدم. (همان، ص ۴۱: ۸۶)

با توجه به اینکه، در تحلیل دبیرمقدم، مبتداسازی در جملات فوق حاصل فرایندی واحد

است، در ادامه، نشان می‌دهیم که ساخت‌های فک اضافه دارای رفتار نحوی متفاوت‌اند و آنها را فرایند نحوی واحدی تلقی کردن صحیح نیست.

در بحث دربارهٔ فک اضافه در زبان فارسی، درزی (Darzi 1996, p. 176) اشاره کرده است که یک گروه اسمی در آغاز جمله می‌تواند با ضمیر متصلی در درون گروه اسمی فاعل، بر روی مفعول یا بر روی هستهٔ گروه حرف اضافه‌ای، هم‌نمایه باشد. وجود ضمیر متصل در این ساخت‌ها اجباری است و، پس از گروه اسمی آغاز جمله، مکث کوتاهی وجود دارد. جملات (۲۱) - (۲۳)، به ترتیب، نمایندهٔ ساخت‌های مورد نظرند:

(۲۱) علی دوستش در زندان است.

(۲۲) رضا شهرداری خانه‌اش را خراب می‌کند.

(۲۳) حسن آنها ازش هیچ چیز نمی‌خرند. (Ibid: 177:12-14)

توجه کنید که، در قالب تحلیل دبیرمقدم، گروه اسمی آغاز جمله‌های (۲۲) و (۲۳) باید دارای نشانهٔ را باشد. این وضعیت در جملهٔ (۲۴) وجود دارد که، در آن، گروه اسمی بچه با ضمیر متصلی بر روی حرف اضافهٔ به هم‌نمایه است. در اینجا، دستهٔ نخست از ساخت فک اضافه [جملات (۲۱) - (۲۳)] را فک اضافهٔ بدون «را» و دستهٔ دوم را فک اضافهٔ با «را» می‌نامیم.^۳

(۲۴) الف - من بچه را بهش غذا دادم. (Ibid: 176:10a)

به گفتهٔ دبیرمقدم (۱۳۶۹، ص ۴۱)، به جز ساخت حاصل از اضافه از جایگاه فاعل، در دیگر موارد، اعمال فرایند مبتداسازی اجباراً توأم با وجود نشانهٔ را است. لذا، با توجه به تفاوت قضاوت نگارنده و دبیرمقدم در مورد وجود اجباری را بر روی گروه‌های اسمی منفک‌شده، در ادامه، ضمن محدود ساختن بحث خود به جملات دارای فک اضافه از درون فاعل (جملهٔ ۲۱) و از درون گروه حرف اضافه‌ای مفعول غیرمستقیم (جملهٔ ۲۴)، که در مورد پذیرفتنی بودن آنها اتفاق نظر وجود دارد، نشان می‌دهیم که میان این دو نوع فک اضافه تفاوت‌هایی وجود دارد که از نظر ایشان پنهان مانده است. سپس، ضمن اشاره به ویژگی‌های دیگری از این ساخت، نتیجه می‌گیریم که این ساخت حاصل جابه‌جایی و برونداد فرایند مبتداسازی نیست.

۳) در متون زبان‌شناسی، ساخت‌های مشابه تحت عنوان clitic left dislocation شناخته می‌شوند.

در تحلیل درزی (Darzi 1996) از این بحث، به چندین تفاوت میان ساختِ فک اضافه بدون راو فک اضافه با را اشاره شده است. اولین تفاوت همان آمدن یا نیامدن را است، که بدان اشاره شد. دوم آنکه، گروه اسمی موجود در فک اضافه بدون را (فک اضافه از درون فاعل) باید قبل از ضمیر متصل واقع شود و قراردادن آن در جایگاه پس از ضمیر متصل سبب بدساختی جمله می شود [مثال (۲۵)]، در حالی که گروه اسمی موجود در فک اضافه با را (فک اضافه از درون مفعول غیر مستقیم) می تواند در انتهای جمله و پس از ضمیر متصل نیز واقع شود. این وضعیت در جملات (۲۶) نشان داده شده است:

(۲۵) *دوستش در زندان است علی.

(۲۶) الف - بچه را من بهش غذا دادم.

ب - من بهش غذا دادم بچه را. (Ibid: 176: 10b,c)

بدین ترتیب، در صحت تحلیل واحد دبیرمقدم از دو ساخت مورد نظر تردید وجود دارد. در قالب آن تحلیل، تفاوت های موجود در رفتار نحوی این گروه ها به صورت معما باقی می ماند، چرا که هر دو حاصل فرایند واحد مبتداسازی هستند. توجه کنید که، بنابر نظر کریمی (Karimi 1989)، وقوع گروه های اسمی در جایگاه پس از فعل به نقش نحوی آنها در جمله بستگی ندارد، چرا که هم فاعل و هم مفعول در زبان فارسی می توانند پس از فعل واقع شوند؛ تنها شرط حاکم بر وقوع گروه های اسمی در این جایگاه مشخص بودن آنهاست.

از سوی دیگر، درزی (Darzi 1996) همچنین نشان داده است که رفتار گروه اسمی آغازین ساخت های فک اضافه با رفتار گروه های نحوی دستخوش حرکت شده تفاوت دارد. مثلاً، فقط گروه های اسمی در ساخت های فک اضافه شرکت می کنند، در حالی که گروه های نحوی دیگر نیز، در زبان فارسی، می توانند دستخوش جابه جایی شوند. سرانجام آنکه، تنها یک گروه اسمی می تواند در ساخت فک اضافه شرکت کند [مثال (۲۷)]، در حالی که بیش از یک گروه نحوی می تواند دستخوش حرکت شود [مثال (۲۸)]^۴:

(۲۷) الف - علی حسن تو به دوستش کنابش را دادی. (Ibid:179:10a)

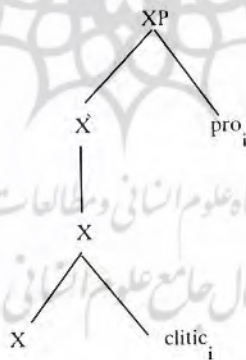
۴) قمشی (1996, p. 240). با اشاره به جملاتی همچون «لویبا ژُ پُختش سردش دوست دارم»، معتقد است که بیش از یک گروه اسمی نیز می تواند در ساخت فک اضافه شرکت کند.

ب - علی را کتاب را او بهش دادش:

(۲۸) به رضا کتاب را [من می دانم [که حسن بازا نداد]]

استدلال‌های مذکور حاکی از آن است که ساختِ فک اضافه در زبان فارسی حاصل جابه‌جایی نیست و ضمیر متصل موجود در این ساخت تظاهرِ آواییِ ردّ به‌جامانده از حرکتِ یک فرافکن اسمی نیست. چنین تحلیلی از ساخت‌های مشابه در زبان‌های فراوانی ارائه شده است که، از آن جمله، می‌توان به مطالعات آئون (Aoun 1981)، جگلی (Jaeggli 1986)، اورت (Everett 1987)، سونر (Sener 1988)، چینکوئه (Cinque 1990)، دوپروی-سورین (Dobrovic-Sorin 1990)، یاتریدو (Iatridou 1991)، ماهاجان (Mahajan 1991) و اشنایدر-زیوگا (Schneider-Zioqa 1994) اشاره کرد. لذا، در تحلیل درزی (Darzi 1996)، به پیروی از یاتریدو (Iatridou 1991) و اشنایدر-زیوگا (Schneider-Zioqa 1994)، فرض کردیم که ضمیر متصل موجود در ساختِ مورد بحث، توسط یک ضمیر ناملفوظ (pro) هم‌مرجع در کوچک‌ترین فرافکن حاوی ضمیر متصل، مجوز ورود به ساخت می‌گیرد. بدین ترتیب، نمودار (۲۹)، به‌عنوان کوچک‌ترین فرافکن پیشینه حاوی ضمیر متصل، پیشنهاد شد:

(۲۹)



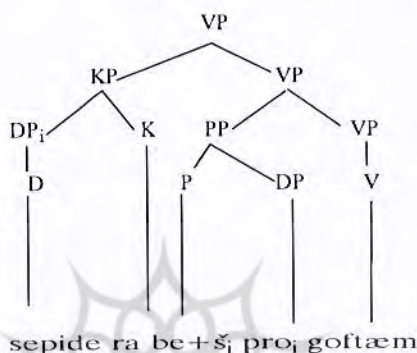
(Darzi 1996:184:29)

قمشی (Ghomeshi 1996) نیز، در تحلیل خود از توزیع را در زبان فارسی، به بحث درباره ساختی پرداخته که آن را clitic binder نامیده، که در واقع همان ساختِ فک اضافه است. وی معتقد است که جایگاه گروه تعریف (DP) هم‌نمایه با ضمیر متصل در این ساخت حاصل جابه‌جایی نیست، بلکه این گروه‌ها، به‌عنوان مبتدای سطح گروه فعلی، در جایگاه اتصال به گروه فعلی تولید شده و با یک ضمیر ناملفوظ (pro) در درون فرافکن میزبان

ضمیر متصل هم‌نمایه است. بدین ترتیب، وی نمودار (۳۱) را به گروه فعلی جمله (۳۰) نسبت داده است که، در آن، KP می‌تواند دستخوش قلب نحوی شود. وی گروه حرف اضافه‌ای را نیز، در این جمله، در جایگاه اتصال به گروه فعلی تولید کرده است:^۵

(۳۰) سپیده را بهش گفتم.

(۳۱)



(Ibid:239:43b)

بنابراین، ملاحظه می‌شود که، برخلاف نظر دبیرمقدم (۱۳۶۹)، نه در ساخت فک اضافه بدون را و نه در ساخت فک اضافه با را، گروه اسمی یا گروه تعریف (DP) به ظاهر منفک شده از طریق جابه‌جایی در جایگاه روساختی خود ظاهر نشده است.

۲-۲ مبتداسازی در جملات مرکب غیرارتقایی

دبیرمقدم (۱۳۶۹) به بررسی دسته دیگری از جملات فارسی پرداخته که، در آن، فاعل یک جمله متمم می‌تواند دستخوش فرایند مبتداسازی شود و، ضمن حرکت به جمله پایه، نشانه را بگیرد. این وضعیت در مثال (۳۲) نشان داده شده که، بنابه نظر ایشان، فاعل جمله متمم در (۳۲ الف) ابتدای ثانویه جمله (۳۲ ب) شده است و لذا باید با را همراه شود؛ در غیر این صورت، جمله بدساخت خواهد شد:

(۳۲) الف - من باعث شدم [s' که [s علی خانه زُ به مینا نفروشد]].

ب - علی* (زُ) من باعث شدم [s' که [is خانه زُ به مینا نفروشد]].

۵) برای آگاهی از تحلیل فمشی از توزیع را در زبان فارسی و تأثیر معرفگی در این میان، نک. فصل پنجم مقاله نام‌برده. همچنین، برای آگاهی از تحلیل نام‌برده از آنچه وی آن را ابتدای سطح جمله نامیده است، نک. بخش ۴-۵ آن مقاله.

ج - خانه* (ز) من باعث شدم [s که s علی i به مینا نفروشد]].

د - مینا* (ز) من باعث شدم [s که s علی خانه زُ بش؛ نفروشد]]. (همان، ص ۹۴:۴۴)

ابتدا به جمله (۳۲ ج) می‌پردازیم. در این جمله، گروه اسمی خانه زُ، حتی قبل از حرکت به درون جمله پایه، دارای نشانه را بوده است و لذا نمی‌توان نتیجه گرفت که آمدن را بر روی این گروه اسمی پیامد عملکرد فرایند مبتداسازی است. در واقع، همان‌طور که در جمله (۳۳) نشان داده شده است، اگر این گروه اسمی در جمله متمم فاقد نشانه را باشد، پس از جابه‌جایی نیز بدون را تظاهر می‌یابد:

(۳۳) الف - من فکر می‌کنم [s که s علی به مینا خانه نفروشد]].

ب - خانه من فکر می‌کنم [s که s علی به مینا i نفروشد]].

به نظر دبیرمقدم، جمله (۳۲ د) حاصل عملکرد فرایند حرکتی مبتداسازی بر روی مفعول حرف اضافه جمله (۳۲ الف) است. این در حالی است که، طبق تحلیل قمشی (Ghoheshi 1996) از ساخت فک اضافه با را - که در بند ۲-۱ معرفی شد - گروه اسمی مینا زُ در این جمله، در درون گروه نقشی KP جمله متمم تولید می‌شود و، در آن جایگاه، از هسته را حالت می‌گیرد و می‌تواند دستخوش قلب نحوی شود. بنابراین، در بحث دبیرمقدم (۱۳۶۹)، شاهی برای جابه‌جایی ارائه نشده است.

کریمی (Karimi 1989) نیز ساخت‌هایی از قبیل جمله متمم در (۳۲ ج) را در قالب نظامی صوری تحلیل کرده است. در تحلیل وی، گروه اسمی مینا در آغاز جمله متمم تولید می‌شود که، به دلیل اسم خاص بودن و نیز هم‌نمایه بودن با ضمیر متصل، عنصری مشخص خواهد بود که، به علت نبودن تحت حاکمیت هسته واژگانی اسمی، فعلی، حرف اضافه‌ای یا هسته تصریف، حالت غیرفاعلی خواهد داشت که تظاهر آن به صورت را است.

اکنون به جمله (۳۲ ب) بازگردیم که در مثال (۳۴) تکرار شده است:

(۳۴) علی i* (ز) من باعث شدم [s که s i خانه زُ به مینا نفروشد]].

قبلاً اشاره شد که، به نظر دبیرمقدم (۱۳۶۹)، گروه اسمی علی، تحت تأثیر فرایند مبتداسازی، به درون جمله پایه حرکت کرده و، به عنوان مبتدای ثانویه این جمله، دارای نشانه را شده است. پذیرفتنی بودن جملاتی از این دست، از نظر گویشوران فارسی، وضع یکسانی ندارد. جمله (۳۵)، بدون را و با مکت کوتاهی پس از گروه اسمی جابه‌جاشده، برای نگارنده به همان اندازه پذیرفته است:

(۳۵) علی ا[من باعث شدم] که [ا] خانه را به مینا نفروشد[.]

به علاوه، در حالی که گروه اسمی علی رُ در جمله (۳۴) می تواند پس از فاعل جمله پایه قرار گیرد [مثال (۳۶)]، جمله (۳۷) نشان می دهد که قرار گرفتن گروه اسمی علی پس از فاعل جمله (۳۵) سبب بدساختی این جمله می شود:

(۳۶) من علی رُ باعث شدم که خانه را به مینا نفروشد.

(۳۷) *من علی باعث شدم که خانه را به مینا نفروشد.

در تبیین جملات (۳۴) - (۳۷)، فرض کنیم که علی، به عنوان فاعل جمله پیرو، در زیرساخت تولید شده است. آنگاه، به پیروی از کالیکاور (Culicover 1997, p. 410)، در قائل شدن به وجود یک جایگاه مفعولِ تهی فاقد نقش معنایی در مورد افعال لازم، وجود را بر روی این گروه اسمی را حاصل حرکت این سازه به جایگاه مفعول مستقیم جمله پایه می دانیم. وجود جایگاه مفعولی فاقد نقش معنایی، اما واجد حالت، در زبان های دیگر همچون انگلیسی ضروری به نظر می رسد. ویبلهوت (Webelhut 1995, p. 38) به داده هایی از زبان انگلیسی اشاره کرده است که، در آن، یک پوچواژه در جایگاه مفعول جمله قرار دارد. مثال های زیر نمونه هایی از این دست اند:

(38) They never mentioned *it* to the candidate that the job was poorly paid. (Ibid: 38:54)

(39) I blame *it* on you that we can't go. (Ibid: 38:56)

بنا به گفته ویبلهوت (Ibid, p. 39)، به نظر اوتیر (Aulhier 1991)، نظریه حاکمیت و مرجع گرایی باید فرافکنی جایگاه های نحوی را نه تنها توسط نقش معنایی بلکه توسط اطلاق حالت نیز مجاز شمارد. بدین ترتیب، می توان فاعل جملات متمم از نوع (۳۲ الف) را از جایگاه زیرساختی خود جابه جا کرد و در جایگاه مفعول بند بالاتر نشان داد، در آنجا، حالت غیر فاعلی بگیرد و جمله (۳۲ ب) به دست آید. ^۶ همین طور می توانیم، به پیروی از قمشی (Ghomeshi 1996)، که جایگاه اطلاق حالت غیر فاعلی را جایگاه درون فرافکن KP اتصال می داند، یا مطابق تحلیل براونینگ و کریمی (Browning and Karimi 1990)، که جایگاه اطلاق حالت غیر فاعلی را جایگاه اتصال به گروه فعلی می داند، قائل به حرکت فاعل شویم تا، در جایگاه مزبور، حالت غیر فاعلی و نشانه را بگیرد. بدین ترتیب، جملات (۳۴) و (۳۵)

۶ درباره تعدد حالت بر روی گروه های اسمی، نک. Darzi 1996 (در منابع مقاله حاضر) و منابع مذکور در آنجا.

به راحتی توجیه می‌شوند، با این تفاوت که، در جمله (۳۴)، گروه اسمی علی، پس از حرکت به درون جمله پایه و گرفتن حالت مفعولی، دستخوش قلب نحوی شده و به جایگاه پیش از فاعل جمله پایه حرکت کرده است. در اشتقاق جمله (۳۵)، این گروه اسمی، در حرکت به جایگاه روساختی خود، از جایگاه ساختاری مفعول جمله پایه به عنوان مفعول استفاده نکرده است.^۷

توجه کنید که، در قالب تحلیل دبیرمقدم (۱۳۶۹)، وجود را بر روی فاعل دستخوش حرکت شده اجباری است و، بنابراین، آن تحلیل قادر به تبیین جمله (۳۵) نیست. به علاوه، غیردستوری بودن جمله (۳۷)، در قالب تحلیل پیشنهادی ما، توجیه پذیر است. جمله (۳۷) بدساخت است، زیرا گروه اسمی علی در جایگاه اتصال به گروه فعلی جمله پایه یا درون گروه نقشی KP جمله اصلی قرار گرفته و باید دارای نشانه را باشد. بدین ترتیب، همان طور که مشاهده می‌شود، برخلاف نظر دبیرمقدم (۱۳۶۹، ص ۴۴)، مبتدأ شدن فاعل ضرورتاً مستلزم پیدایش را بر روی این عنصر نیست. جملات (۴۰ ج) و (۴۱ ج) نمونه‌های دیگری از این دست است:

(۴۰) الف - من ثابت می‌کنم که دانشجویها بی‌گناه هستند.

ب - من دانشجویها را ثابت می‌کنم که بی‌گناه هستند.

ج - دانشجویها؛ من ثابت می‌کنم که بی‌گناه هستند.

(۴۱) الف - من حدس می‌زنم که علی تو را بشناسد.

ب - من علی؛ را حدس می‌زنم که تو را بشناسد.

ج - علی؛ من حدس می‌زنم که تو را بشناسد.

به علاوه، همان طور که جمله (۴۲ ب) نشان می‌دهد، در پاره‌ای موارد، آمدن را بر روی گروه اسمی فاعل جابه‌جاشده منجر به بدساختی جمله حاصل می‌شود. تحلیل دبیرمقدم قادر به تبیین این جمله نیز نیست.

(۴۲) الف - من معتقدم که بحران‌های اجتماعی در دو دهه آینده کشور را در بر می‌گیرد.

ب - *من بحران‌های اجتماعی را معتقدم که در دو دهه آینده کشور را در بر می‌گیرد.

ج - بحران‌های اجتماعی؛ من معتقدم که در دو دهه آینده کشور را در بر می‌گیرد.

(۷) در چارچوب نظریه کمینگی نیز، می‌توان گروه اسمی علی را به همین صورت وارد ساختمان جمله کرد و، برای بازبینی حالتش، آن را به جایگاه شاخص گروه تطابق مفعولی (Agrop) در جمله پایه حرکت داد.

تنها جمله‌ای که اینک نیاز به بررسی دارد جمله (۴۳) از کریمی (Karimi 1989) است که، بنابه نظر وی، در آن گوشت مبتداسازی شده است اما دارای نشانه را نیست. کریمی از این جمله به عنوان نمونه نقضی برای تحلیل را، به عنوان نشانه مبتدا، یاد کرده است:

(۴۳) گوشت بهتره بگی نخوره. (Ibid:73:47)

در ردّ تحلیل کریمی (Ibid)، دبیرمقدم (۱۳۶۹) معتقد است که، در جمله (۴۳)، گوشت خوردن فعل مرکب است و، چنانچه جزء اسمی تحت عملکرد فرایند مبتداسازی قرار گیرد، به صورت مبتدای اولیه تجلی می‌کند. وی معتقد است که جمله (۴۳) در تضاد با جمله (۴۴) است که، در آن، گوشت مفعول مستقیم جمله پایه و، در واقع، مبتدای ثانویه است:

(۴۴) الف - بهتره بگی گوشت را نخوره.

ب - گوشت را بهتره بگی نخوره. (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۴۵: ۹۸ الف و ب)

در این مورد چند نکته شایان تأمل است. اول، گوشت خوردن را فعل مرکب دانستن مطابق با شمّ زبانی نیست و بسیار نامحتمل به نظر می‌رسد. به علاوه، سازه اسمی گوشت در جمله (۴۳) می‌تواند وابسته پسین پذیرد و، در عین حال، بدون را در آغاز جمله پایه قرار گیرد. این وضعیت، که در جمله (۴۵) آمده است، نشان می‌دهد که گوشت خوردن را فعل مرکب دانستن صحیح نیست:

(۴۵) گوشت قرمز بهتره بگی نخوره.

از سوی دیگر، به نظر دبیرمقدم، گوشت در جمله (۴۳) مبتدای اولیه به شمار می‌آید، زیرا فاعل جمله پایه دارای تظاهر واژگانی نیست و همین امر این زمینه را فراهم می‌کند که گوشت را مبتدای اولیه بدانیم. این در حالی است که حتی اگر فاعل جمله پایه عنصری واژگانی باشد، بازهم گوشت می‌تواند بدون را در آغاز جمله پایه قرار گیرد. این وضعیت در جمله (۴۶) نشان داده شده است:

(۴۶) گوشت من فکر می‌کنم که نخوره.

بدیهی است که وجود را بر روی زنجیره گوشت، در جمله (۴۶)، مشکل جدی‌تری برای دبیرمقدم به وجود می‌آورد، زیرا در آن صورت فرایند مبتداسازی موجب شده است که اسم جنس به اسم معرفه بدل شود و آنچه اطلاع نو تلقی می‌شد به اطلاع کهنه تبدیل گردد. تحلیل ایشان از جملاتی از این دست با مشکل دیگری نیز روبه‌روست و آن

جملات دارای فاعل اسم جنس است. گروه اسمی گوشت در جمله (۴۷ الف)، بدون تردید، بخشی از یک فعل مرکب نیست. پیش‌بینی تحلیل دبیرمقدم آن است که مبتداسازی این گروه اسمی ضرورتاً موجب آمدن را بر روی آن شود، چراکه فاعل جمله پایه عنصری واژگانی است. خوش‌ساختی جمله (۴۷ ب)، بدون نشانه را بر روی گروه اسمی حرکت‌کرده، نشان می‌دهد که پیش‌بینی تحلیل ایشان درست نیست. جمله (۴۷ ب) نشان می‌دهد که حتی اگر این گروه اسمی پس از فاعل جمله پایه قرار گیرد، این جمله بازهم بدون را خوش‌ساخت است.^۸

(۴۷) الف - من فکر می‌کنم که گوشت در تهران گران شود.

ب - گوشت من فکر می‌کنم که در تهران گران شود.

ج - من گوشت فکر می‌کنم که در تهران گران شود.

مشاهده شد که حرکت عنصری از درون جمله متمم به درون جمله پایه، برخلاف نظر دبیرمقدم، ضرورتاً موجب آمدن را بر روی عنصر مبتداسازی شده در تحلیل ایشان نمی‌شود. کاربرد یا به کارنبردن را ظاهراً به عوامل دیگری، از جمله، احتمالاً ویژگی‌های واژگانی فعل جمله پایه، بستگی دارد، که خود مستلزم مطالعه‌ای جدی است. به علاوه، وجود یا نبود عنصر واژگانی در مقام فاعل جمله پایه نیز عامل تعیین‌کننده کاربرد یا به کارنبردن را بر روی گروه اسمی جابه‌جاشده نیست.^۹

۲-۳ مبتداسازی در جملات مرکب ارتقایی

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، دبیرمقدم (۱۳۶۹، ص ۵۸) معتقد است که، در زبان فارسی، فرایندی به نام ارتقا وجود ندارد. وی جابه‌جایی موجود در ساخت‌های ارتقایی را، در واقع، نوعی مبتداسازی به‌شمار می‌آورد. در این بند، ضمن حمایت از فرضیه وجود ساخت ارتقایی در زبان فارسی و تمایز میان جایگاه فرود فاعل ارتقایافته و جایگاه

(۸) همان‌گونه که در مقاله گفته شد، بحث حضور یا فقدان را بر روی گروه‌های اسمی فاعل حرکت‌کرده نیاز به بررسی مفصل و جداگانه‌ای دارد. همچنین توجه کنید که، در قالب تحلیل دبیرمقدم، جملات (۴۷ ب) و (۴۷ ج) دارای دو مبتدای اولیه خواهند بود. این مسئله در مورد جملات ارتقایی همچون علی گوشت به نظر می‌رسد که نمی‌خورد نیز صادق است. ایشان بحثی از تعدد مبتدای اولیه و ثانویه به میان نیاورده است.

(۹) برای آگاهی از بحثی مفصل درباره محدودیت‌های قلب نحوی در زبان فارسی، نک. Karimi 2005 (در منابع مقاله حاضر).

فروید مفعول ارتقایافته به درون جمله دارای گزاره ارتقایی، نشان می‌دهیم که تحلیل واحد ایشان از ساخت‌های مزبور، به‌عنوان حاصل عملکرد فرایند مبتداسازی، صحیح نیست. دبیرمقدم منکر وجود فرایندی به نام ارتقا در زبان فارسی شده است و لذا اشتقاقی جملاتی همچون جملات (ب) و (ج) در (۴۸) و (۴۹) را از جملات متناظر (الف) در این مثال‌ها حاصل عملکرد فرایند مبتداسازی می‌دانند:

(۴۸) الف - لازم است که علی کتاب را به او بدهد.

ب - علی؛ لازم است که کتاب را به او بدهد.

ج - کتاب؛ لازم است که علی؛ به او بدهد.

(۴۹) الف - به نظر می‌رسد [s] که آنها خانه زُ به مینا فروختند]].

ب - آنها؛ (*z) به نظر می‌رسد [s] که آنها خانه زُ به مینا فروختند]].

ج - خانه؛ (*z) به نظر می‌رسد [s] که آنها به مینا فروختند]].

د - ؟ مینا؛ (*z) به نظر می‌رسد [s] که آنها خانه زُ بشن فروختند]].

به نظر وی، فاعل جملات متمم موسوم به ارتقایی، پس از مبتداسازدن، بدون را تظاهر می‌یابد و علت این امر آن است که فاعل جملات ارتقایی یک عنصر غیر قاموسی و فاقد تجلی آوایی، یعنی پوچواژه، است. لذا، اعمال فرایند مبتداسازی بر روی فاعل جملات متمم این‌گونه گزاره‌ها گروه اسمی مزبور را مبتدای اولیه، و نه ثانویه، جمله پایه قرار می‌دهد. وی صراحتاً بیان می‌کند: «این عنصر فاعل جمله پایه نمی‌شود زیرا شناسه فعلی جمله پایه گویای آن است که قاعده تطابق فاعل و فعل هنوز هم عنصری با مفهوم این را، که در این مثال فاقد تجلی روساختی و آوایی است، به‌عنوان فاعل جمله پایه بومی‌گزیند. اگر آنها واقعاً در جایگاه فاعل جمله پایه قرار می‌گرفت، آن وقت می‌بایست جمله (ب) در زیر [جمله (۵۰) در مقاله حاضر]، که در آن تطابق بین آنها و فعل اصلی صورت گرفته، دستوری می‌بود» (همان، ص ۴۴).

(۵۰) آنها؛ به نظر می‌رسند [s] که آنها خانه را به مینا فروختند]]. (همان، ص ۹۵:۴۵)

کریمی (Karimi 1997:2005) و قمشی (Ghomeshi 2001) نیز تطابق نداشتن فعل جمله پایه را با فاعل ارتقایافته نشانه مبتداسازی این نوع جملات می‌دانند. در این بند، با ارائه استدلال‌های درزی (Darzi 1993:1996)، نشان می‌دهیم که در حالی که جملات (ب) در مثال‌های (۴۸) و (۴۹) حاصل ارتقای فاعل به فاعل و حرکتی از نوع حرکت به جایگاه موضوع هستند، جملات (ج) حاصل حرکت به جایگاه فاعل بند بالاتر نیستند. بدین وسیله، تحلیل واحد مبتداسازی از این جملات را رد می‌کنیم.

با ردّ تحلیل (۴۸ ب) به عنوان ساخت کنترلی یا ساخت حرکت دشوار^{۱۰}، درزی (Darzi 1996)، با مقایسه رفتار فاعل جملات متمم در ساخت های ارتقایی و غیرارتقایی و همچنین رفتار متفاوت فاعل و مفعول جابه جاشده در جملات ارتقایی، پس از حرکت به جمله پایه، نتیجه می گیرد که محل فرود این گروه های اسمی با یکدیگر تفاوت دارد.

در تحلیل درزی (Ibid)، به پیروی از اسپورتیش (Sportiche 1988)، نشان داده ایم که شناورسازی سورها در زبان فارسی با فاعل های زیرساختی امکان پذیر است. این وضعیت در مثال (۵۱) نشان داده شده است:

(۵۱) الف - [همه دانشجوها] تو را می شناسند.

ب - دانشجوها [همه] تو را می شناسند.

به علاوه، گروه های اسمی فاعل دارای سور می توانند به طور کامل حرکت کنند [مثال (۵۲) ب] یا سور خود را در جایگاه زیرساختی شناور رها کنند و خود به درون بند بالاتر روند [مثال (۵۲) ج]:

(۵۲) الف - او می داند [CP که] IP همه دانشجوها تو را می شناسند.

ب - [همه دانشجوها] او می داند [CP که] تو را می شناسند. (Darzi 1996:145:5a,b)

ج - [دانشجوها] او می داند [که همه] تو را می شناسند.

در حالی که گروه های اسمی جابه جاشده در ساخت های ارتقایی می توانند سور خود را در درون جمله بالاتر دارای گزاره ارتقایی به صورت شناور رها کنند و خود به درون بند بالاتری روند [مثال (۵۳) ج]، گروه های اسمی موجود در درون متمم گزاره های غیرارتقایی نمی توانند سور خود را به صورت شناور رها و خود به درون بند بالاتری حرکت کنند [مثال (۵۴) ج]. این خود نشان می دهد که فرایند حرکتی دخیل در این جابه جایی ها، برخلاف نظر دبیرمقدم (۱۳۶۹)، فرایند واحدی نیست. تقابل میان جملات (۵۳) ج و (۵۴) ج در قالب تحلیلی قابل تبیین است که، به موجب آن، فقط گروه های اسمی واقع در جایگاه فاعل بتوانند سور خود را شناور رها سازند. به تعبیر دیگر، در حالی که گروه اسمی حرکت کرده در (۵۳) ج در جایگاه فاعل جمله ارتقایی نشسته است،

گروه اسمی حرکت کرده در (۵۴ ج) در جایگاه غیر فاعل فرود آمده، که احتمالاً جایگاه شاخص فرافکن مبتدا (TopP) است:

(۵۳) الف - ممکن است CP لازم باشد CP که IP همه دانشجوها این نامه را امضا کنند.]]

ب - ممکن است CP همه دانشجوها i لازم باشد CP که IP i این نامه را امضا کنند.]]

ج - دانشجوها] ممکن است CP همه j لازم باشد CP که IP i این نامه را امضا کنند.]]

(۵۴) الف - من فکر می‌کنم CP که IP او می‌داند CP که IP همه دانشجوها تو را می‌شناسند.]]

ب - من فکر می‌کنم CP که IP همه دانشجوها i او می‌داند CP که IP i تو را می‌شناسند.]]

ج - * [دانشجوها] من فکر می‌کنم CP که IP همه j او می‌داند CP که IP i تو را می‌شناسند.]]

در تأیید تحلیل دبیرمقدم، ممکن است گفته شود که جملات (۵۲ ب) و (۵۴ ب) نماینده جملاتی که وی آنها را حاصل مبتداسازی می‌داند نیستند، چرا که، در قالب تحلیل ایشان، گروه‌های اسمی فاعل حرکت کرده به بند بالاتر، در صورت وجود یک فاعل واژگانی در آن بند، مبتدای ثانویه بند مزبور خواهند شد و لذا باید دارای نشانه را شوند. بدین ترتیب، به جای جملات (۵۲ ب) و (۵۴ ب)، باید جملات (۵۵) و (۵۶) را مبنای نقد نظر ایشان قرار داد، که البته این جملات از نظر نگارنده چندان پذیرفتنی نیستند:

(۵۵) ؟؟ او [همه دانشجوها] را می‌داند CP که i تو را می‌شناسند.]]

(۵۶) * من فکر می‌کنم CP که [همه دانشجوها] را او می‌داند CP که i تو را می‌شناسند.]]

تقابل میان جملات (۵۵) و (۵۳ ب) حاکی از آن است که فرایند دخیل در اشتقاق این جملات از (۵۲ الف) و (۵۳ الف)، برخلاف نظر دبیرمقدم، فرایند واحد مبتداسازی نیست. از سوی دیگر، با فرض دستوری بودن جمله (۵۴)، تقابل میان جمله دستوری (۵۳ ج) و جمله غیر دستوری (۵۷)، که حاصل حرکت گروه اسمی مبتداسازی شده در بند میانی به درون جمله پایه و رهاسازی سور مربوط است، حاکی از آن است که حرکت گروه اسمی در این دو جمله - که یکی دارای گزاره ارتقایی و دیگری فاقد آن است - فرایند واحد مبتداسازی نیست. بدین ترتیب، تمایز میان ساخت ارتقایی و غیر ارتقایی ضرورت می‌یابد.

(۵۷) * من [دانشجوها] را فكر مي‌كنم CP كه او [همه] را مي‌داند CP كه [IP] تو را مي‌شناسند[[[.

مفعول‌هاي جملاتِ متمم گزاره‌هاي ارتقايي نيز رفتاري مشابه با فاعلي جابه‌جاشده به درون جمله پایه ساخت‌هاي غيرارتقايي و متفاوت با رفتار فاعلي ارتقايفته جملاتِ متمم گزاره‌هاي ارتقايي دارند. اين وضعيت در مثال (۵۸) نشان داده شده است. تقابل ميان جملات (ج ۵۳) و (ج ۵۸) در قالب فرضيه‌اي توجيه‌پذير است كه حركت گروه‌هاي اسمي فاعلي و مفعولي را در جملات ارتقايي از نوع واحدی نداند. غيردستوري بودن جملات (ج ۵۴) و (ج ۵۸) نيز حاكي از آن است كه فرايند دخيل در اشتقاق اين دو جمله، با فرايند دخيل در اشتقاق جمله (ج ۵۳)، متفاوت است:

(۵۸) الف - ممكن است كه CP لازم باشد CP كه [IP] تو همه دانشجوها را راهنمايي كني[[[.

ب - ممكن است CP [همه دانشجوها را] لازم باشد CP كه [IP] تو راهنمايي كني[[[.

ج - * [دانشجوها را] ممكن است CP [همه] را لازم باشد CP كه [IP] تو راهنمايي كني[[[.

استدلال دوم در رد تحليل مبتداسازي از ساخت‌هاي ارتقايي، از توزيع ضمير انعكاسي - تاكيدى عريان خود به دست مي‌آيد. اين ضمير، قطع نظر از جاگاهش پس از فاعل در جمله، فقط و فقط مي‌تواند فاعلي جمله را به عنوان مرجع خود بپذيرد. جمله (۵۹)، كه در آن نشانه ^ جاگاه‌هاي بالقوه و وقوع اين ضمير را نشان مي‌دهد، تنها در صورت هم‌نمايي با فاعل خوش ساخت است:

(۵۹) علي خودⁱ / *k / z استادان ز را به ^ دانشجويان^k معرفي كرد.

فاعل و ضمير انعكاسي - تاكيدى مورد بحث در جملاتِ متمم مي‌توانند دستخوش جابه‌جايي شوند و در آغاز جمله پایه قرار گيرند. اين وضعيت در مثال (۶۰) نشان داده شده است. توجه كنيد كه، در اين مثال، گروه اسمي مبتداسازي شده بدون را ظاهر شده است، اگرچه حضور يا فقدان را، براي استدلال ما در اینجا، مهم نيست:

(۶۰) [علي خود] ⁱ [مي‌دانم] CP كه [IP] ⁱ از وضع موجود ناراضي است[[[.

حال، اگر به جملات (۶۱) و (۶۲) نگاه كنيم، مشاهده مي‌كنيم كه جابه‌جايي بيشتر سازه علي در جمله ارتقايي و شناور رها سازي ضمير انعكاسي - تاكيدى در بند مياني، جمله خوش ساختي همچون (۶۱) را به دست مي‌دهد، در حالي كه اعمال اين فرايند

در جمله (۶۲ ب) منجر به جمله غیر دستوری (۶۲ ج) می شود. این تفاوت رفتار نحوی سازه های اسمی، نسبت به شناور رها سازی ضمیر انعکاسی - تأکیدی خود، در قالب فرضیه ای تبیین شدنی است که محل فرود گروه اسمی جابه جاشده در جمله (۶۱ ب) را فاعل بند میانی، و در جمله (۶۲ ب) جایگاهی به جز فاعل بند میانی در نظر گیرد. بدیهی است که تحلیل مبتداسازی از گروه اسمی حرکت کرده به بند میانی جملات (۵۸ ج) و (۵۹ ج) - احتمالاً با وجود را بر روی این گروه اسمی در جمله (۶۲ ج) - که محل فرود این سازه ها را جایگاه واحدی در نظر می گیرد، قادر به تبیین تمایز میان جملات (۶۱ ج) و (۶۲ ج) نیست:

(۶۱ الف) - ممکن است لازم باشد که علی؛ خود؛ استادان را به دانشجویان معرفی کند.

ب - ممکن است که [علی؛ خود؛] لازم باشد که از استادان را به دانشجویان معرفی کند.
ج - [علی؛] ممکن است که [x؛ خود؛] لازم باشد که از استادان را به دانشجویان معرفی کند.

(۶۲ الف) - حسن اطلاع ندارد که من می دانم که علی؛ خود؛ از وضع موجود ناراضی است.

ب - حسن اطلاع ندارد که [علی؛ خود؛] از من می دانم که از وضع موجود ناراضی است.
ج - * [علی؛] حسن اطلاع ندارد که [x؛ خود؛] از من می دانم که از وضع موجود ناراضی است.

استدلال سوم در رد هرگونه تحلیلی که محل فرود فاعل و مفعول جملات متمم افعال ارتقایی را پس از حرکت جایگاه واحدی همچون جایگاه مبتدا در نظر می گیرد، از گروه های اسمی دارای سور عمومی همه، به هنگامی که پس از سور کسره اضافه وجود ندارد، به دست می آید. در زبان فارسی، در مواردی، نبودن کسره اضافه بر روی سور موجود در یک گروه اسمی موجب می شود که زنجیره مزبور مبهم شود. این وضعیت در مثال (۶۳) نشان داده شده است که جمله، بدون وجود کسره اضافه بین همه و واژه پس از آن نیز، خوش ساخت است. سور موجود در این جمله می تواند وابسته فاعل یا وابسته پیشین گروه اسمی مفعول وسایل خود را تعبیر شود و لذا دو خوانش (الف) و (ب) حاصل گردد:

(۶۳ الف) - لازم بود که ما همه وسایل خود را جمع کنیم.

ب - لازم بود که همه ما وسایل خود را جمع کنیم.

ج - لازم بود که ما همه وسایل خود را جمع کنیم.

چنانچه فاعل یا مفعول جمله متمم در مثال (۶۳) به درون جمله پایه جابه‌جا شود و سور عمومی همه شناور رها گردد، دیگر خوانش مفعولی وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر، در حالی که در جمله (۶۴ الف) همه می‌تواند همچنان به‌عنوان سوری برای ضمیر ما تعبیر و تفسیر شود، در جمله (۶۴ ب)، که در آن مفعول جمله متمم دستخوش جابه‌جایی شده و سور عمومی در جای خود باقی مانده است، این سور نمی‌تواند به زنجیره اسمی جابه‌جاشده مربوط شود؛ لذا، تنها خوانش ممکن از مثال (۶۴ ب) خوانشی است که سور مورد بحث فاعل جمله متمم را وصف کند. امکان وجود خوانش فاعلی برای سور عمومی در جمله (۶۴ الف) و نبودن آن را در جمله (۶۴ ب) می‌توان به جایگاه‌های متفاوت فرود این سازه‌های اسمی حرکت کرده نسبت داد، و این چیزی است که تحلیل نگارنده متضمن آن و تحلیل دبیرمقدم (۱۳۶۹) منکر آن است. در قالب تحلیل ایشان، که جایگاه فرود هر دو سازه جایگاه مبتداست، و ایشان (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۵۵، پانویشت) آن را، به‌طورعام، خارج از حوزه S(IP) و در درون حوزه S'(CP) می‌دانند، تمایز میان تعبیر دو جمله مورد بحث غیرقابل تبیین است.

(۶۴) الف - ما لازم بود که ما همه وسایل خود را جمع کنیم.

ب - [وسایل خود را] لازم بود که ما همه ما جمع کنیم.

پس، به‌طور خلاصه، رفتار متفاوت گروه‌های اسمی فاعلی حرکت کرده به درون جملات ارتقایی و غیرارتقایی و نیز رفتار متفاوت دسته نخست با گروه‌های اسمی مفعولی حرکت کرده به درون جملات ارتقایی نشان‌دهنده آن است که این جابه‌جایی‌ها را نمی‌توان تحت فرایند واحد مبتداسازی طبقه‌بندی کرد؛ البته حرکت فاعل جمله متمم را به درون جمله غیرارتقایی و نیز حرکت مفعول جمله متمم را به درون جمله ارتقایی ممکن است بتوان تحت فرایند واحدی تبیین کرد. به‌علاوه، فاعل‌های ارتقایافته به درون جملات ارتقایی رفتاری مشابه با فاعل‌های زیرساختی و متفاوت با رفتار مفعول‌ها از خود نشان می‌دهند. لذا، نتیجه می‌گیریم که، در زبان فارسی، فرایند ارتقای فاعل به فاعل وجود دارد و این فرایند را نباید با مبتداسازی یکسان دانست، و نیز اینکه مفعول‌های حرکت کرده به درون جملات دارای گزاره ارتقایی در جایگاه فاعل این جملات فرود نمی‌آیند.

۴-۲ مسئله تطابق در ساخت‌های ارتقایی

همان‌گونه که گفته شد، دبیرمقدم (۱۳۶۹) و کریمی (Karimi 1997:2005) و نیز قمشی (Ghowsli 2001) تطابق نداشتنِ فاعلِ ارتقایافته با فعل گزارهٔ ارتقایی را حاکی از آن می‌دانند که فاعلِ ارتقایافته در جایگاه فاعلِ جملهٔ ارتقایی فرود نمی‌آید و، بنابراین، فرایند دخیل در این حرکت را فرایند ارتقای فاعل به فاعل قلمداد نمی‌کنند. جمله (۵۰)، که در مثال (۶۵) تکرار شده است، نشان می‌دهد که وجود چنین تطابقی منجر به بدساختی جمله می‌شود:

(۶۵) *آنها؛ به نظر می‌رسند [s که s؛ خانه زُ به مینا فروختند]]. (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۲۵:۸۹۵)

در این خصوص چند نکته شایان توجه است: اول، به اعتقاد نگارنده، شواهد حاکی از وجود فرایند ارتقای فاعل به فاعل، ارائه شده در بند قبل، قوی‌تر از آن است که بتوان، به‌صرف تطابق نداشتنِ فاعلِ ارتقایافته با فعل گزارهٔ ارتقایی، منکر وجود این فرایند در زبان فارسی شد. اگرچه نظر رایج در مورد تطابق در زبان فارسی آن است که، در حالت کلی، فاعلِ مفرد مستلزم فعلِ مفرد و فاعلِ جمع، در صورت دلالت بر موجود جاندار، مستلزم فعلِ جمع است و، در غیر این صورت، با فعلِ مفرد نیز جمله‌ای پذیرفتنی به دست می‌دهد، قضاوت اهل زبان در این خصوص همیشه مؤید تعمیم‌های توصیفی یادشده نیست. نگارنده جملات (۶۶) - (۷۲) را، برگرفته از اثر مهدی بیرقدار (۱۳۸۲)، به‌همراه تعدادی جملهٔ غیرهدف، به یازده تن از دانشجویان دورهٔ کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه تهران داد و قضاوت آنان را دربارهٔ پذیرفتنی بودن آنها گرد آورد. درصد تعداد دانشجویانی که این جملات را پذیرفته دانسته‌اند در مقابل هر یک از جملات داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، به‌رغم تطابق نداشتن فاعل و فعل در این جملات، اکثر گویشورانِ شرکت‌کننده در آزمون - و گاه همهٔ شرکت‌کنندگان در آزمون - آنها را پذیرفته دانسته‌اند:

(۶۶) نوی این دوره زمونه آدم‌های بکرو و بکرتنگ کم پیدا می‌شه. ٪۱۰۰

(۶۷) پرندگان کمیابی در اینجا وجود دارد. ٪۱۰۰

(۶۸) تازگی‌ها آدم‌های مرموز تو این محله زیاد دیده شده است. ٪۹۰

(۶۹) کوسه‌های بزرگی به تازگی در خلیج دیده شده است. ٪۹۰

(۷۰) طوطی‌های این کشور به قیمت گزاف به فروش می‌رسد. ٪۹۰

(۷۱) دولت و ملت ایران، بدون توجه به تهدیدها، راه خود را به سوی پیشرفت، معنویت و

آزادی ادامه خواهد داد.^{۱۱}

٪۸۱

(۷۲) دانش‌آموزان با استعداد در این کلاس زیاد است.

٪۸۱

نگارنده به این نکته واقف است که، برخلاف جملات ارتقایی، تطابق میان فاعل و فعل در جملات (۶۶) - (۷۲) منجر به بدساختی این جملات نمی‌شود، اما هدف از ارائه این جملات آن بود که نشان دهیم تطابق نداشتن فاعل و فعل در جملات ارتقایی دلیل کافی برای انکار وجود چنین فرایندی در زبان فارسی نیست. در تحلیل درزی (Darzi 1996)، در بحث از جملات ارتقایی، از فرضیه‌های رقیب حرکت به جایگاه غیر موضوع و اتصال به گره IP/TP غفلت نشده است. در آنجا، ضمن رد آن فرضیه‌ها و دیگر فرضیه‌های رقیب، به موضوع تطابق نیز پرداخته‌ایم. توجه کنید که، در مواردی که امکان برقراری تطابق وجود دارد، تعبیر جمله حاصل دگرگون می‌گردد و ساخت حاصل ساخت کنترل خواهد بود. این وضعیت در مثال (۷۳ ب) نشان داده شده، که خود حاکی از ضرورت تطابق نداشتن فاعل و فعل در ساخت‌های ارتقایی است:

(۷۳) الف - بده که تو هر روز می‌ری اونجا.

ب - تو بده که هر روز می‌ری اونجا.

دوم، باید گفت که اگرچه در زبان انگلیسی، در ساخت‌های ارتقایی با افعالی همچون seem، میان فاعل ارتقایافته و فعل جمله ارتقایی تطابق وجود دارد، در ساخت‌های ارتقایی دارای فعل be و دارای فاعل پوچواره (there)، فعل جمله ارتقایی نه با فاعل

رتال جامع علوم انسانی

(۱۱) این جمله، که فاعل آن گروه اسمی همپایه است، برگرفته از یکی از پیام‌های ریاست جمهوری به مردم ایران در چندین سال قبل است که نگارنده آن را از یکی از شبکه‌های سیمای جمهوری اسلامی شنیده است. در این خصوص، جمله زیر از دبیرمقدم، که در آن فعل جمله ایرانیک همپایه اول حذف شده و فعل جمله همپایه دوم جمع و فاعل آن گروه اسمی مفرد دارای مرجع بی‌جان است، شایان تأمل است: «اگر چه ممکن است که این دو تقطیع در مواردی بر یکدیگر انطباق کامل داشته باشند، که در این صورت اطلاع کهنه با مقوله مبتدای اولیه و ثانویه و اطلاع نو با مقوله خبر منطبق خواهند بود، اما همیشه بین این دو تقطیع مورد بحث انطباق کامل نیست» (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۷). توجه کنید که نمی‌توان فاعل جمله مورد اشاره را دو زنجیره همپایه شده [اطلاع کهنه با مقوله مبتدای اولیه و ثانویه] و اطلاع نو با مقوله خبر] تلفی کرد که با فعل جمع خواهند بود مطابقت کرده باشد، چرا که در آن صورت جمله زیر نیز باید خوش ساخت می‌بود:

(i). * علی با لباس کهنه و حسن با لباس نو خواهند آمد.

روساختی خود بلکه با فاعلِ خرده‌جمله^{۱۲} متمم تطابق می‌کند. جملات (۷۴) و (۷۵) شاهد این ادعاست:

(74) a- There is a book on the desk.

b- There are three books on the desk.

(75) a- There is a flaw in your argument.

b- There are flaws in your arguments.

در برخی زبان‌های دارای تطابق میان فاعل و فعل نیز، در برخی ساخت‌ها، این تطابق وجود ندارد. به گفته سینگ و مایتیلی (Singh and Maitili 1979)، یکی از زبان‌های هندوایرانی شرقی، در هند، دارای نظامی از تطابق در شخص، جنس، و میزان محترمانه بودن صورت‌های اسمی است. در این زبان، در جملات لازم، جملات متعدی دارای مفعول غیرانسان، و نیز در وجه تمنایی دارای افعال با دو موضوع انسان، میان فاعل و فعل تطابق صورت می‌گیرد؛ اما، در تمام موارد دیگر، تطابق فعل به وجود گروه اسمی دارای صورت محترمانه بستگی دارد، بدان معنا که فعل با آن موضوعی مطابقت می‌کند که دارای صورت محترمانه است. بنابراین، مشاهده می‌شود که نظام تطابق در زبان‌های طبیعی پیچیده‌تر از آن است که با مشاهده عدم تطابق میان دو سازه نحوی بتوان بلافاصله نتیجه گرفت که آن دو دارای رابطه نحوی خاصی، همچون رابطه فاعل و فعل، نیستند.

برای تبیین عدم تطابق در جملات ارتقایی زبان فارسی، در تحلیل درزی (Darzi 1996)، در چارچوب نظریه کمینگی^{۱۳}، قائل به آن شدیم که فاعل ارتقایافته، قبل از حرکت مشخصه‌های شخص و شمار و حالت، هسته V+T جمله خود را بازیابی^{۱۴} می‌کند. آنگاه فرض کردیم که مشخصه‌های شخص و شمار، و نه حالت، در زبانی مانند فارسی، پس از بازیابی فرایندهای نحوی، در دسترس نیستند و لذا قادر به بازیابی مشخصه‌های شخص و شمار هسته V+T جمله ارتقایی نیستند. بدین ترتیب، می‌توان قائل به آن شد که مشخصه تطابق فعل ارتقایی با مشخصه‌های صورتی جمله متمم خود در رابطه بازیابی قرار می‌گیرد.

12) small clause

13) minimalism

14) check

منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون 'زا' در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰؛
- مهدی بیرقدار، راضیه (۱۳۸۲)، مبتداسازی در زبان فارسی: رویکردی صوت‌گرا، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، تهران؛
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۹)، دستور زبان فارسی، ج ۴، توس، تهران؛
- AOUN, J. (1981), *The Formal Nature of Anaphoric Relations*, Ph.D. dissertation, MIT;
- AUTHIER, J.M. (1991), "V-governed Expletives, Case Theory, and Projection Principle", *Linguistic Inquiry* 22:721-740;
- BROWNING, M. and E. KARIMI (1990), *Scrambling in Persian*, paper presented at the Tilburg Scrambling Conference;
- CINQUE, G. (1990), *Types of A'-dependencies*, Cambridge, MA: MIT Press;
- CLICOVER, P.W. (1997), *Principles and Parameters*, New York: Oxford University Press;
- DARI, A. (1993), *Raising in Persian*, Proceedings of ESCOL: 81-92;
- (1996), *Word Order, NP Movement and Opacity Conditions in Persian*, Ph.D. dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign;
- DOBROVIE-SORIN, C. (1990), "Clitic Doubling, Wh-Movement and Quantification in Romanian", *Linguistic Inquiry* 21:351-398;
- EVERETT, D. (1987), "Piraha Clitic Doubling", *Natural Language and Linguistic Theory* 5:245-276;
- GHIOMESHI, J. (1996), *Projection and Inflection: A Study of Persian Phrase Structure*, Ph.D. dissertation, University of Toronto;
- (2001), "Control and Thematic Agreement", *Canadian Journal of Linguistics* 46(1/2), 9-40;
- HAJIJI, A. (1977), *Ke Constructions in Persian: Descriptive and Theoretical Aspects*, Ph.D. dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign;
- HALLIDAY, A. (1985), *An Introduction to Functional Grammar*, London: Edward Arnold;
- HASHMIPOLR, P. (1990), *Pronominalization and Control in Persian*, Ph.D. dissertation, University of California, San Diego;
- IAIRIDOU, S. (1991), *Clitics and Island Effects*, MIT unpublished paper;
- JAEGLI, O. (1986), "Three Issues in the Theory of Clitics", *Syntax and Semantics*, vol 19, ed by H. BORER, 15-42, New York: Academic;
- KARIMI, S. (1989), *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, Ph.D. dissertation, University of Washington;
- (1997), *On Object Positions: Accounting for Specific Versus Nonspecific Symmetry in Persian Type Languages*, ms. University of Arizona, Tucson, Arizona;
- (2005), *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, New York: Mouton de Gruyter;
- LAMBTON, A.K.S. (1984), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press;
- MALAJAN, A.K. (1991), *Clitic Doubling, Object Agreement and Specificity*, Proceedings of NELS:263-277;
- PHILLIPS, D.C. (1919), *Higher Persian Grammar*, Calcutta University Press, Calcutta;
- SCHNEIDER-ZIOGA, P. (1994), *The Syntax of Clitic Doubling in Modern Greek*, Ph.D. dissertation, University of Southern California, LA;
- SINGH, U.N. (1979), "Agreement Rules, Language Universals", and Maitili, *South Asian Languages Analysis* 1: 107-114;

- Solihli-Isfahani, A. (1976). *Noun Phrase Complementation in Persian*, Ph.D. dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign;
- Sportiche, D. (1988). "A Theory of Quantifier Floating and its Corollaries for Constituent Structure", *Linguistic Inquiry* 19: 425-450;
- Süner, M. (1988). "The Role of Agreement in Clitic Doubling Constructions", *Natural Language and Linguistic Theory* 6:391-434;
- Wager, J. S. (1983). *Complementation in Modern Arabic*, Ph.D. dissertation, MIT;
- Webelhuth, G. (1995). *Government and Binding and the Minimalist Program*, Cambridge, MA: Blackwell.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی